



تاریخ

تحریف و یا نادیده انگاشتن نقش بی مانند مرحوم آیت الله کاشانی در بستر سازی و تداوم نهضت ملی شدن نفت از پدیده های درخور توجه و در عین حال تلخ تاریخنگاری معاصر است...

تحلیل جامع رهبر معظم انقلاب از نقش تاریخی آیت الله کاشانی در ایجاد و تداوم نهضت نفت

۳۰ تیر باید «روز کاشانی» نامیده می شد...

انگلیسیها، که همین مبارزه بعد از آمدن ایشان به ایران هم ادامه پیدا کرد، چه در دوران پهلوی و چه پیش تر، بعد از سال ۱۳۲۰ و رفتن پهلوی اول، رضا خان قلدر، از ایران و روی کار آمدن محمدرضا این مبارزات ادامه پیدا کرد و به تبعیدها و زندانهای متعددی هم منتهی شد...

ماجرای نهضت ملی ایران را که از حدود سال ۱۳۲۹ و از ماجرای خلع ید شروع شد، باید تقریباً وابسته به مرحوم آیت الله کاشانی دانست. این یک حقیقتی است در باب نهضت ملی، در سالهای ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ که نهضت ملی منتهی به حکومت مصدق شد و دو یا سه سال یک فصل جدید و بسیار مهمی را در کشور ما و در جامعه ما به وجود آورد...

علمای بزرگ و مبارز دیگر نجف مدت ها با سلطه انگلیس جنگیدند. مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی مرجع تقلید وقت، میرزای دوم شیرازی (البته با میرزای شیرازی قضیه تنباکو اشتباه نشود) ایشان شاگرد میرزای شیرازی بزرگ بودند...

در دوران بعد از حادثه ۲۸ مرداد، ایشان چند سفر به مشهد آمده بودند. بنده در آن وقت طلبه کوچک و جوانی بودم و در مجلس ایشان حاضر می شدم...

در مورد حادثه سی ام تیر باید عرض کنم که این حادثه مورد یک تحریف بزرگ تاریخی قرار گرفته است. روزی که در حقیقت باید روز کاشانی اسم پیدا می کرد و روز حضور فقاقت اسلام و حضور مطهریت دین و عواطف دینی در صحنه مبارزات سیاسی می بود...

شخصیت آیت الله کاشانی مرحوم آیت الله کاشانی یک مرد فاضل و یک ملای مجتهد تحصیلکرده بود. پدرش مرحوم سید مصطفی کاشانی از علمای بزرگ و مبارزی بود که با فرزند خود در نجف بودند...





دیرین خانه زاد انگلیس، یعنی قوام السلطنه را به سر کار آورد، البته قوام السلطنه قبلاً هم نخست وزیر بود و در دوران حکومت دست نشانده انگلیس در ایران سوابق خیلی زیادی داشت. وقتی که قوام السلطنه به سر کار آمد، اعلامیه بسیار تند و شدید‌الحنی را منتشر کرد. بنده پادم هست و فراموش نمی‌کنم آن فضای پر از رعبی را که به خاطر اعلامیه قوام السلطنه به وجود آمده بود. من در مشهد با پدرم می‌رفتم که دیدم افراد به هم می‌رسند، از جمله به پدر من، آهسته از اعلامیه تهدید آمیز و خطرناک قوام السلطنه حرف می‌زنند. در این اعلامیه، قوام السلطنه مردم و سردمداران نهضت را تهدید کرده بود که خشونت به خرج خواهد داد، سرکوب خواهد کرد و هر مانعی را از سر راه خودش بر خواهد داشت. به هر حال، همه را تهدید کرده بود. درباره این اعلامیه هم یک نکته ای است که بعداً عرض خواهیم کرد. در مقابل این اعلامیه، در نقطه مقابل این توپ و تشر بسیار قوی که البته متکی به ارتش و به گروه‌های مسلح هم بود و به انگلیسیها در خارج هم متکی بود، فقط یک نفر مقاومت کرد: یک انسان قوی و مقاوم و مبارز فریادش را بلند کرد و بلند کردن فریاد او ترس و محیط رعب را شکست، به مردم دل و جرئت داد، قدرت داد و مردم وارد صحنه شدند و نتیجه به عکس آن چیزی شد که شاه و دربارها و پشتیبانانش می‌خواستند. آن شخص، مرحوم آیت الله کاشانی بود.

بعد از آنکه قوام السلطنه اعلامیه را منتشر کرد، آیت الله کاشانی، متقابلاً یک اعلامیه تندی داد و گفت، «من مقاومت

مردی بود قوی ، مردی بود شجاع ،
مردی بود پارسا ، آدمی بود بی طمع .
تهدید و تطمیع در او اثر نمی کرد . بسیار
زیرکانه و هوشیارانه مسائل را می دید و
زمینه چینی نفوذ امریکا در کشور ما را
بعد از واقعه خلع ید و روی کار آمدن
دکتر مصدق به روشنی پیش بینی کرد .
حتی به دکتر مصدق خبر هم داد که
متأسفانه اثری نکرد .

می‌کنم، من حکومت قوام را قبول نمی‌کنم، اگر قوام السلطنه کنار نرود و این حکومت دست نشانده عقب نشیند، من کفن می‌پوشم و بیرون می‌آیم، اجتماعات مردم را تشکیل داد و هنوز ۴۸ ساعت نشده بود که با حضور مردم در صحنه و با مقاومتشان و خون دانشان و کشته‌هایی که دادند، دولت قوام سقوط کرد و مجدداً مصدق را از خانه بیرون آوردند و نخست وزیر کردند. حادثه سی ام تیر این بود.

سی تیر در مقابل حکومت تحمیلی قوام السلطنه ایستادند و قدرت شاه را به زانو در آوردند، این مردم که تا این لحظات در صحنه بودند، با یک انگیزه آمده بودند و آن، انگیزه دینی بود. اگر مرحوم آیت الله کاشانی را از نهضت ملی کنار می‌گذاشتیم، اگر مرحوم کاشانی در نهضت ملی نبود، یقیناً چیزی به نام نهضت ملی در کشور ما به وجود نمی‌آمد و من به شما عرض بکنم که نهضت ملی یکی از فصول مهم تاریخ ماست، به خاطر اینکه در یک فصل حساسی از فصول تاریخ معاصر دنیا واقع شد. آن زمانی که ما در اینجا سرگرم مبارزه با انگلیسیها بودیم، در هند هم انگلستان تازه شکست خورده بود، در مصر هم با روی کار آمدن افسران آزاد و سقوط رژیم سلطنتی فاروق، انگلیسیها داشتند می‌لرزیدند. در یک چنین شرایطی بود که انگلیسیها در ایران، از ناحیه مردم یک ضربه محکم خوردند، از ناحیه احساسات دینی مردم، از ناحیه رهبری دینی و اسلامی مردم، از ناحیه شخص آیت الله کاشانی. البته متطلب نهضت ملی به اینجا خاتمه پیدا نکرد. نهضت ملی به دنبال خودش نهضتهای دیگری را هم آورد که یکی از مهم ترینش، نهضت ضد سلطنتی بود که سه یا چهار سال بعد در عراق انجام گرفت. بنابراین یک چنین حرکت عظیمی در جامعه ما به وسیله روحانیت بیدار و مبارز و در صحنه به وجود آمد و متأسفانه توسط ملی گراها سقوط کرد و به لجن کشیده شد. این یک حقیقتی است. اگر مرحوم آیت الله کاشانی نبود، اگر نمایندگان مرحوم آیت الله کاشانی در سال ۱۳۳۰ نبودند که آنها را به تمام شهرها یا اغلب شهرها می‌فرستاد، اگر ماجراهای ۳۰ تیر و قبل از ۳۰ تیر که کاملاً پادم هست، از جمله آمدن نمایندگان مرحوم آیت الله کاشانی به مشهد و اجتماعات عظیمی که در آن روز انجام گرفتند و آن چیزی که همه احساس می‌کردند، یک احساس مذهبی بود، اگر اینها نبودند، یقیناً این اجتماعات تشکیل نمی‌شدند. این نقش مرحوم آیت الله کاشانی بود، خوب، مرحوم کاشانی با علاقه و احساساتی که مردم نسبت به او داشتند، ارادتی که داشتند، سوابق مبارزاتی که از او می‌شناختند، محبت شدیدی که در اعماق خانه‌ها، خانواده‌ها و دلها از این مرد وجود داشت، توانست حکومتی را که از طرف شاه بود (حکومت رزم آرا) متزلزل کند، برای تشکیل یک حکومت ملی و مردمی زمینه‌ساز کند و مصدق را بر سر کار بیاورد، یعنی اگر مرحوم کاشانی نبود، مصدق یک گوشه‌ای نشسته بود و در صحنه سیاست هم نبود و کاری هم به سیاست نداشت. مرحوم آیت الله کاشانی زمینه‌ساز کرد و دو دستان حکومت و دولت را به دکتر مصدق و ملی گراها داد. البته لازم است که ما یک تجربه‌ای اینجا از آن وضعیت بگیریم. همان طور که گفتیم، درس سی ام تیر برای ما یک درس فراموش نشدنی است که من بعد از جمع‌بندی این مطلب، به صورت کوتاهی عرض خواهم کرد.

درسهای سی ام تیر

مجلس هفدهم در اوایل سال ۱۳۳۱ تشکیل شد که به طور اجمال گزارش این تاریخ را لازم است عرض بکنم که همه مطلع بشوند. این یک سالی بود که حکومت مصدق سرکار بود، چون مجلس جدید تشکیل شده بود. دولت استعفا داد و به دنبال استعفا مجدداً انتخاب شد و یک مشکلی پیش آمد که دولت مصدق پیش شاه رفت و استعفا خود را به شاه داد. با اینکه مجلس رای اعتماد به دولت مصدق داده بود، مصدق بدون اینکه هیچ کس را در جریان بگذارد یا با مرحوم آیت الله کاشانی مشورت بکند یا به آن کسانی که عوامل اصلی در صحنه نگه داشتن مردم بودند چیزی بیان کند یا با مردم چیزی را در میان بگذارد، استعفا داد و ناگهان، همه مطلع شدند که مصدق استعفا کرده است. شاه هم از فرصت استفاده کرد و یکی از مهره‌های قدیمی دست نشانده استعمار انگلیس و از نوکرهای

در روز سی ام تیر، مردم به دعوت آیت الله کاشانی برای مقابله با حکومت تحمیلی شاه که قوام السلطنه را نخست وزیر کرده بود و این مقدمه ای بود برای اینکه مجدداً انگلیسیها برگردند و دوباره امتیاز نفت به آنها داده شود و همان سلطه‌های قدیمی انگلیس مجدداً از سر گرفته بشود، به خیابانها آمدند. عامل وقهرمان و صحنه گردان اصلی این ماجرا مرحوم آیت الله کاشانی بود.

مصدق فکر می کرد مردم از او پشتیبانی می کنند!!
آن نکته ای که فوق العاده اهمیت دارد این نکته است که بعد از آنکه مجدداً دولت مصدق روی کار آمد، اولین عکس العملی که نشان داده شد، بی اعتنایی به مرحوم آیت الله کاشانی است. مصدق دید مردم آمدند توی خیابانها و شعار دادند ویا مرگ یا مصدق گفتند و یک عده ای کشته شدند و مطلب بر او مشتبه شد و خیال کرد این مردم از او حمایت می‌کنند، در حالی که مردم از دین و از احساسات دینشان حمایت می‌کردند. همان اشتباهی که آن روسیاه فراری هم همیشه در ایران داشت که می‌گفت مردم فلان قدر به من رای دادند. یک وقتی در خدمت امام بودیم، صحبت بود و امام فرمودند که مردم به اشخاص رای ندادند، مردم به دین رای دادند، به اسلام و قرآن رای دادند. تا وقتی با قرآن و اسلام باشدید، مردم با شما هستند و اگر پشت کردید به اسلام، مردم از شما برمی‌گردند و دیدید که همین طوره هم شد.

آن روزی که به اسلام پشت کردند، آن روزی که خودشان را از اسلام و از قرآن و از احکام اسلامی و از فقهات اسلامی جدا کردند، مردم به آنان آن چنان پشت کردند که در تاریخ به عنوان یک درس باقی ماند. مرحوم دکتر مصدق هم درست همین اشتباه را کرد. سراب حمایت مردم و پشتیبانی مردم، او را فریب





است. اینها هر دو با هم دشمن و مخالف بودند، اما در مقابله با

مرحوم آیت‌الله کاشانی

مرحوم آیت‌الله کاشانی می‌خواست اسلام پیاده شود، لذا بر روی احکام اسلام یا فشاری می‌کرد و این امر از نظر ملی گراهای آن روز، یک نوع ارتجاع به حساب می‌آمد. تذکرات مرحوم کاشانی نسبت به افراد که این آدم، آدم خطرناکی است، چرا این شخص را در راس کار گذاشته اید یا این اقدام، یک اقدام لازمی است، چرا انجام نمی‌دهید، دخالت و فضولی به حساب می‌آید و می‌گفتند، « اینها دخالت و فضولی می‌کنند.»

دین و حضور علمای دین و دخالت افکار اسلامی، یک فکر داشتند. اگر در اعلامیه قوام السلطنه دقت کنید، دکتر مصدق تحقیر شده، اما با مرحوم آیت‌الله کاشانی با خصوصیت برخورد شده است. در این اعلامیه، قوام السلطنه می‌گوید که، «من از عوامفریبی سیاسی بدم می‌آید.» و اشاره می‌کند به مصدق، چون مصدق می‌آمد با مردم حرف می‌زد و حرفهایی را می‌زد که مردم دوست می‌داشتند، ولی آن مرد سیاستمدار انگلیسی مستبد، از این کارها بدش می‌آمد و اسم این را عوامفریبی سیاسی می‌گذاشت. بعد می‌گوید، «من از ریاکاری دینی هم بدم می‌آید و اینکه شما بیاید به بهانه ترس از تسلط خرابکاران سرخ، ارتجاع سپاه را بر کارها مسلط کنید.» یعنی می‌گوید من از مصدق متنفر و منزجرم، به خاطر اینکه کاشانیها و دینیها را بر سر کار آورده است.

پیدا است آن کسی که نقطه مقابل حرکت انگلیسیها در ایران است، آن کسی که دستگاه استبداد شاه و انگلیسیها و کمپانیها و سوءاستفاده چپها، او را در واقع سد و مانع در راه خودشان می‌دانند، او مصدق نیست، بلکه او کاشانی است. با مصدق هم بد هستند که چرا کاشانیها را سرکار آورده است. چرا آیت‌الله کاشانی را به تصور آنها و به قول آنها به قدرت رسانده. البته آنها هم اشتباه می‌کردند، از باب اینکه قدرت آیت‌الله کاشانی وابسته به مصدق و امثال او نبود، بلکه مصدق و امثال او، قدرتش را وابسته به آیت‌الله کاشانی بود، اما آنها از این جهت ناراحت بودند. آن چیزی که یادی استکبار را آن روزها ناراحت می‌کرد، آیت‌الله کاشانی و امثال او بودند. چرا؟ آیا با شخص آیت‌الله کاشانی مخالف بودند چون روحانی بود؟ نه، آن روز بودند روحانیونی که در مقابل آیت‌الله کاشانی قرار داشتند. آیت‌الله کاشانی مبعوض و مغضوب دستگاه استکبار بود به دلیل اینکه منادی دین و اسلام بود و می‌خواست اسلام بر این کشور حکومت کند. ■

کسانی که در راس کار قرار گرفتند، انجام دادند، این بود که مشروطیت را از مادر او که از سینه او شیر نوشیده بود، جدا کردند، یعنی از دامن علمای اسلام و فقهای دین، همین کاری هم که در نهضت ملی متأسفانه پیش آمد، مصدق بعد از سی تیر احساس کرد که دیگر به آیت‌الله کاشانی احتیاج ندارد. حالا من نمی‌خواهم راجع به احساسات دکتر مصدق که از آن، درست خبر هم ندارم، صحبت کنم، اما آن چیزی که در عمل نشان داده شد، این بود که به مرحوم کاشانی پشت کرد. مرحوم آیت‌الله کاشانی می‌خواست اسلام پیاده شود، لذا بر روی احکام اسلام یا فشاری می‌کرد و این امر از نظر ملی گراهای آن روز، یک نوع ارتجاع به حساب می‌آمد. تذکرات مرحوم کاشانی نسبت به افراد که این آدم، آدم خطرناکی است، چرا این شخص را در راس کار گذاشته اید یا این اقدام، یک اقدام لازمی است، چرا انجام نمی‌دهید، دخالت و فضولی به حساب می‌آید و می‌گفتند، « اینها دخالت و فضولی می‌کنند.» دلشان می‌خواست علمای اسلام بیایند و مردم را حرکت بدهند، هدایت کنند، در صحنه حاضر کنند، خون بدهند، سینه هایشان را سپر کنند و بعد حکومت را در اختیار آنها

بگذارند و بگویند خدا حافظ شما و بیرون بروند در مدرسه هایشان بنشینند، همان طوری که بعضیها بعد از پیروزی انقلاب بزرگ و شکوهمند خودمان، اینقدر گستاخی و وقاحت به خرج دادند که این حرف را بر زبان هم آوردند و در مشروطیت، این کار را با قدری بیشتری انجام دادند. در نهضت ملی البته یک مقدار مردم آگاه تر بودند، علما یک مقدار روشن تر و باهوش تر بودند و این کار در آنجا با شکل دیگری انجام گرفت. خوشبختانه در انقلاب شکوهمند ما، به کلی نقشه هایشان خنثی شد و نتوانستند این کار را انجام بدهند. به هر حال نتیجه این شد که بین مرحوم آیت‌الله کاشانی و مرحوم دکتر مصدق بر اثر همین تصورات واهی و غلطی که مرحوم دکتر مصدق داشت، جدایی افتاد و آن نهضتی که با این همه خون دل به وجود آمده بود، شکست خورد.

اعلامیه قوام السلطنه همان احساسات ملی گراها بود!

یک نکته دیگری را من در اعلامیه قوام السلطنه بگویم که این نکته خیلی نکته تکان دهنده و عجیبی است، من احساس می‌کنم تصورات و احساسات قوام السلطنه و سلطنت طلبها و انگلیسیها در مورد روحانیت، درست همان احساساتی بوده که ملی گراها داشتند و این یک چیز عجیبی

داد و خیال کرد مردم از اوست که دارند حمایت می‌کنند، در حالی که مردم از دین حمایت می‌کردند، من نمی‌گویم مردم از شخص آیت‌الله کاشانی هم حمایت می‌کردند. «نه»، آیت‌الله کاشانی هم شخص مهم نبود، فکرش، راهش، حرکتش و اعتقادش مهم بود. اگر خدای ناکرده یک روحانی هم پیدا شود که به اهداف اسلامی پشت بکند، مردم از او هم بر می‌گردند، اگر یک مرجع تقلید هم به ارزشهای اسلامی بی‌اعتنایی بکند، به احساسات مردم بی‌اعتنایی کند و تحقیر کند، به او هم پشت می‌کنند. در نظر مردم، اشخاص ملاک نیستند، مردم اسلام را می‌خواهند. این ایمان قلبی مردم و احساسات عمیق دینی آنهاست که آنها را در صحنه‌ها حاضر نگاه داشته است. آن روز هم این طور بود، امروز هم این طور است و این یک درس بزرگی است.

پشت کردن مصدق به آیت‌الله کاشانی

اینجا دو درس وجود دارد: یکی این درس تلخ که آن کسانی که با کمک دین، با کمک علما، با کمک احساسات دینی مردم سر کار آمدند تا در طول تاریخ، اندک فرصتی پیدا کردند، لگد زدند. این درسی است که ما در مشروطه هم گرفتیم. در نهضت ملی هم این درس تکرار شد، در انقلاب خودمان هم این درس پیش آمد و این برای ما یک حقیقت تلخی است. مردم، اینها را نمی‌شناختند. در یک گوشه ای بودند، در انزوا بودند و دلشان خوش بود که دو کلمه یک جانی بنویسند، آن هم اگر جرئت پیدا می‌کردند که بنویسند، پیشوایی علمای دین، اشاره و تایید آن کسانی که مورد تایید مردمند، نفس گرم آن کسانی که مردم به نفس آنها احترام می‌گذاشتند و اعتماد می‌کردند، اینها را وارد صحنه کرد و به مجرد اینکه وارد صحنه شدند و احساس کردند که زیر پایشان محکم است، پشت کردند، بی وفایی کردند، بی صفایی کردند و از آن ریشه ای که بر آن روییده بودند، خودشان را قطع کردند. همان حالتی که در مشروطیت پیش آمد، در مشروطیت هم همین طور بود. اولین کاری که آن



۱۳۲۷. نماز عید فطر به امامت آیت‌الله کاشانی.

